



گفت‌وگو با برونو گانتس بازیگر نقش هیتلر

هیولا با پاسپورت سوئیسی

برونو گانتس در آثار ویم وندرس شکوفا شد و نقش فرشته آسمان برلین در سال ۱۹۸۷، او را به یکی از شمایل‌های سینمایی اروپا بدل کرد. او سال‌ها بعد در بسیار دور چنین نزدیک در ۱۹۹۳ نقش آن فرشته را دوباره برای وندرس روی پرده برد. از محترم‌ترین بازیگران اروپایی عصر خویش است و با پیتز هانه‌که، ورتز هر تزوگ، شلندرف و آلن تاثر همکاری کرده و سال گذشته در کاندیدای منجوری ساخته جانانان دمی کنار دنزل واشنگتن و مریل استریپ قرار گرفت. اما جدیدترین و جنجالی‌ترین اثر گانتس سقوط ساخته هیر شیبگل است که او نقش آدولف هیتلر پیشوای نازی را در ده روز آخر زندگی‌اش بازی کرده. او در این مصاحبه که با فیلم کمشت انجام داده، در مورد این فیلم و دشواری‌ها و تردیدهایش در این نقش جدل‌آور حرف می‌زند. (ح.ص.)

در سوئیس سپری شده و خانه‌ام در سوئیس است. از آن‌جا که مادرم ایتالیایی بود، از ابتدای زندگی دو زبان در گوشم پیچیده. البته همیشه احساس کرده‌ام دنیا بزرگ‌تر از یک ملت است و سوئیس کشور بسیار کوچکی به‌شمار می‌رود. در مورد تردیدهای اخلاقی‌تان توضیح می‌دادید؟ پس از فائق آمدن بر آن‌ها چه مسیری را طی کردید؟ عده‌ای از اطرافیانم می‌گفتند از این فیلم به بعد تو را صرفاً به‌عنوان بازیگری که نقش هیتلر را بازی کرده‌ای می‌شناسند. می‌گفتند در آلمان از تو می‌پرسند: چرا این نقش را پذیرفتی؟ و چرا به این سیاق بازی کردی؟ در کنار همه این‌ها، این فیلم چند سال زندگی‌ات را می‌گیرد و هرگز از شر هیتلر خلاص نمی‌شوی. به همین دلیل تا حدی با احتیاط عمل کردم.

چگونه زاویه نگاه خود را به هیتلر شکل دادید؟ در وهله اول باید شهادت نگاه کردن به هیتلر را بیابید. نگریستن به او برای من در مقایسه با آلمانی‌ها ساده‌تر بود. شاید برای آن‌که در سوئیس زاده شده‌ام و والدین، پدر و مادر بزرگ‌هایم هرگز با نازیسم ارتباطی نداشتند. بنابراین به خود اجازه دادم از نزدیک به هیتلر بنگرم. نمی‌خواهم بگویم اگر آلمانی بودم این نقش را بازی نمی‌کردم. ولی این‌که می‌توانستم پاسپورت سوئیسی‌ام را بین هیتلر و قلم‌بگذارم تا اجازه ندهم مرا لمس کند، کار ساز بود. خود را بازیگر اروپایی می‌دانید؟ اروپایی هستم، ولی خودم را تمام و کمال سوئیسی نمی‌دانم و نمی‌خواهم سوئیسی بودن‌ام را پنهان کنم. دوران کودکی‌ام

آیا تردیدی در قبول نقش هیتلر داشتید؟ با تردیدهای اخلاقی مواجه بودم. دوازده سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ دوران کلیدی بود. در این دوران همه دنیا دگرگون شد. روسیه بدل به قدرت بزرگی شد، آمریکا خود را درگیر جنگ در اروپا کرد و جامعه بورژوازی اروپا تغییر یافت. سرعت وقایع در این دوازده سال حیرت‌انگیز بود. وقتی پیشنهاد بازی در سقوط را دریافت کردم، از خود پرسیدم آیا به‌راستی می‌خواهم درگیر این شخصیت کثیف شوم. سخت بود، مثل یک مبارزه بسیار جدی. اما وسوسه شده بودم. موضوع بسیار جذابی بود. فکر کردم این حریم همیشه ممنوعه بوده. هیتلر موجود خوفناکی قلمداد شده که نباید او را لمس کرد. حتی نشوونازی‌ها هم به او نزدیک نمی‌شوند.



نمی‌خواهم ادعا کنم او را شناختم. حتی آن‌هایی که در پناهگاهش کنار او بودند نتوانستند به‌درستی او را توصیف کنند. مرد بی‌ترحمی بود و درکی از بلایی که سر قربانیان جنگ می‌آمد نداشت. اجازه بدهید بگویم نمی‌توانستم به قلب هیتلر نفوذ کنم چراکه قلبی وجود نداشت.

تمرین‌های ویژه‌ای را دنبال کردم. آیا مری هم داشتید؟

بله با یک بازیگر جوان اتریشی کار کردم. او پیش‌تر در نمایش آلمانی، که هجو به‌یاری بر هیتلر به‌شمار می‌رفت ظاهر شده بود. او به همان منطقه‌ای که هیتلر در آن زاده شده بود، تعلق داشت و دقیقاً می‌دانست هیتلر با لهجه اصلی اتریشی‌اش و پس لهجه اتریشی آلمانی و سرانجام آلمانی چگونه صحبت کرده. آن بازیگر جوان، معلم بسیار خوبی برایم بود.

از کی به زبان آلمانی حرف زده‌اید؟

از دهه ۱۹۶۰ که با آلمان گذاشتم. نزدیک به دو سال روی تغییر لهجه سوسیسی به آلمانی کار کردم.

اگر اشتباه نکنم در سال ۱۹۴۵ بچه بودید.

متولد سال ۱۹۴۱ هستم. آن دوران چهار ساله بودم.

اولین خاطرات شما از جنگ دوم و دوران پس از آن چیست؟ در انتهای جنگ کجا بودید؟

سال ۱۹۴۵ در زوریخ بودم. به خاطر دارم روزی مادرم را بسیار مضطرب یافتم. او گفت: بیاید بیرون، صدای بلندی به گوش رسید و او در حالی که سر مرا در آغوش کشیده بود، به سوی باغچه کوچک مان برد. وسط باغچه دو تکه فلز افتاده بود. آن‌ها تکه‌های بال یک بمب افکن آمریکایی بودند. آمریکایی‌ها طی حمله به اشوتگارت، زوریخ را هم هدف قرار داده و سپس مورد هدف خمپاره‌های سوسیسی قرار گرفته بودند. بعد یک پلیس به خانه ما آمد. این یگانه صحنه‌ای است که از جنگ به یاد دارم. بعدها که مطالعات جدی در مورد هیتلر انجام دادم به این نتیجه رسیدم باید سخنرانی‌های هیتلر را از رادیو شنیده باشیم. ولی خوب مطمئن نیستم به‌عنوان یک پسر سیزده ساله چندان به رادیو گوش داده باشم.

آیا نقش هیتلر را دشوارترین نقش زندگی حرفه‌ای تان می‌دانید؟

پیش از این چندین نقش تئاتری را که دشوارتر از این نقش بوده بازی کرده‌ام. اما آن‌چه در بازی به نقش هیتلر به‌راستی دشوار بود، آموختن سخنرانی‌هایش با خواندن کتاب‌ها به‌شمار می‌رفت. می‌خواستم به درون ذهن او رسوخ کنم. می‌خواستم دریابم پشت چهره‌اش چه گذشته. نمی‌خواستم با دل بستن به فرضیه‌های روان‌شناسانه در مورد کودکی و رابطه با والدین جلو بروم. راه‌های مختلفی برای نزدیک شدن به او وجود داشت، اما در گام اول باید همه کتاب‌های نوشته‌شده در مورد او را می‌خواندم. بسیاری از کسانی که در این زمینه تحقیق کرده بودند می‌گفتند همیشه در مورد هیتلر به حفرة خالی بزرگی می‌رسی که تو را از دستیابی به آن‌چه در درونش گذشته محروم می‌کند. هیتلر موجود خشن و بی‌رحمی بود، ولی نه همیشه. وقتی فرضیه‌هایش را مثلاً در مورد یهودی‌ها و نفرتش از آن‌ها مطرح می‌کند به پرسش‌های جدیدی می‌رسید. چرا و چرا؟

پیش از آغاز فیلم برداری به چه جمع‌بندی در مورد او رسیدید؟

استراتژی وجود نداشت که تحکم کند: «به ماهیتلر جدیدی نشان بده». فقط می‌خواستیم هیتلر را براساس شواهد و سند‌های موجود ارائه دهیم. هیتلر ترکیبی از چند شخصیت بود. شاهدان بسیاری گفتند او بازن‌ها بر خورد مؤدبانه‌ای

پیش از آغاز فیلم برداری نوعی دیوار امنیتی دور خودم برپا کردم. می‌دانستم باید از خودم محافظت کنم. بنابراین پس از تمام شدن صحنه‌ها بلافاصله موی مصنوعی‌ام را برمی‌داشتم و خودم می‌شدم. نمی‌خواستم جز در برابر دوربین ارتباطی با هیتلر داشته باشم. بدون هیتلر شام می‌خوردم و وقتی سرم را بر بالش می‌گذاشتم هیتلری وجود نداشت. کابوس نداشتم. هیچ چیز. صبح ساعت هفت بود که هیتلر بازمی‌گشت.

شرایط کار چگونه بود؟

این‌که برخی از بازیگران پشت صحنه در جامعه نازی‌ها شروع به شوخی و لودگی با نازیسم می‌کردند آزار می‌داد. مثلاً دادن سلام‌های نظامی اغراق‌شده‌شان برای دست‌انداختن نازی‌ها، سرانجام به آن‌ها گفتم: بچه‌ها بس است، وقتی من سر صحنه هستم شوخی و خنده را کنار بگذارید چون ترحم‌ش را ندارم.

آیا به بازی سایر بازیگران در نقش هیتلر نگاه کردید؟

تهیه‌کننده همراه فیلم‌نامه چند نوار ویدئویی هم فرستاد. یکی از آن‌ها فیلمی بود با نام آخرین پرده ساخته گئورگ ویلم پابست با بازی اسکار ورنر. وقایع فیلم دقیقاً در همان سه هفته آخر زندگی هیتلر می‌گذشت. شخصیت‌های اصلی فیلم هیتلر و گورینگ بودند و اطراف آن‌ها آدم‌های حزب ناسیونال سوسیالیسم آلمان به چشم می‌خوردند. سپس سخنرانی را دیدم که در آن آلفرد اسکو دا نوینسنده و بازیگر تئاتر اتریشی تبار نقش هیتلر را بازی می‌کرد. تماشای این صحنه متقاعدم کرد می‌توانم نقش هیتلر را بازی کنم. چراکه اسکو داشباهتی به هیتلر نداشت، ولی پس از دو سه دقیقه او را به‌عنوان هیتلر پذیرفته بودم. به خودم گفتم تو پیش از او شبیه هیتلر هستی و اگر کار کنی بهتر از او این نقش را بازی می‌کنی.

در مورد جنبه‌های تکنیکی بازی تان توضیح دهید. مواردی مثل صدا، لهجه و حرکات.

چهار ماه تحقیق کردم. تهیه‌کننده‌ها نوار صدایی برایم فرستادند که به‌صورت مخفیانه در هلستینکی فنلاند در سال ۱۹۴۲ از سخنان هیتلر ضبط شده بود. نوار هفت دقیقه بود و هیتلر نمی‌دانست صدایش ضبط می‌شود. در این نوار با صدای کاملاً آرامی حرف زده و آن‌چه در نوار اهمیت دارد آرامش کامل او است. سعی کردم به صدای واقعی او دست یابم. می‌دانستم در پناهگاهش بیش‌تر با منشی‌هایش حرف می‌زد تا ژنرال‌ها، و به آرامی هم سخن می‌گفت.

در آن نوار چه گفته؟

فکر می‌کنم هر آن‌چه را به ذهنش رسیده بر زبان آورده. چراکه از ارتش زمستانی و تابستانی حرف می‌زند.

با چه لهجه‌ای در فیلم حرف زده‌اید؟

با لهجه اتریشی. روی لهجه آلمانی، منظورم آلمان شرقی است تأکید نکردم و به ریشه‌های لهجه اتریشی بازگشتم. در شیوه سخن‌گویی هیتلر نوعی آهنگ نظامی‌گری جاری بود. اساساً همه جامعه آلمان پس از جنگ جهانی اول در حال هوای نظامی به‌سر می‌بردند. نظامیان باید قوی به‌نظر می‌رسیدند تا مردم عادی را به نظامی‌گری متقاعد کنند. هیتلر در این زمینه بسیار استاد بود و من در این زمینه

بسیار محتاطانه.

به‌رحال باید رویکرد خاصی را برای بازی در نقش هیتلر در نظر می‌گرفتید.

در بدو امر با نظر اکثر بازیگران آلمانی موافق بودم که می‌گفتند محال است نقش هیتلر را به‌صورت جدی بازی کرد. چاپلین در دیکتاتور بزرگ همین مسیر را رفته و تو نمی‌توانی آن را تکرار کنی، چراکه چاپلین نیستی. محال است آن فیلم چاپلین را دوباره ساخت. می‌گفتند هیتلر یک شیطان بود، و تو چگونه می‌خواهی نقش شیطان را بازی کنی؟ می‌گفتند به‌عنوان یک انسان، ضعیف‌تر از آنی که وانمود کنی هیتلر هستی. با این وصف به هیتلر نگاه کردم و به خودم گفتم قرار نیست او را هجو کنم. همه چیز در وادی بازیگری جاری شده. گفتم می‌توان به کسی که او را هیتلر می‌خوانند نزدیک شد و سعی کرد احساسات و تخیلاتش را درک کرد. وقتی پذیرفتم می‌توان به این وادی پا گذاشت، برایم لحظه‌ای کلیدی رقم خورد.

آیا طی مدت ساخته شدن فیلم در حال و هوای نقش باقی ماندید؟

داشت و با کبودکان مهربان بود. ولی از سوی دیگر بی رحم هم بود. همان شاهدان می گویند از زبان او شنیده اند: «اون پنج هزار نفر را بکشید.» او مرگ را سر نوشت طبیعی ژرمن ها می دانست. در سقوط صحنه ای هست که یکی از ژنرال ها از او می پرسد: «تکلیف آن صدهزار آلمانی در جبهه شرق چه می شود؟ آن ها رو به مرگ می روند» و هیتلر پاسخ می دهد: «آن ها برای مرگ زاده شده اند.»

چه نکته ای در مورد هیتلر برای شما نامتعارف است؟

در وهله اول به این نتیجه رسیدیم که او به بیماری پارکینسون دچار بود و می شد علامت پارکینسون را در حرکاتش دید. اما خوب در آن دوران هنوز به این بیماری پی نبرده بودند. از سوی دیگر بسیار قابل توجه بود که مردم آلمان نه تنها از او حمایت می کردند، بلکه به او عشق می ورزیدند. رابطه بین هیتلر و مردم آلمان بیش و کم مذهبی بود. ضمن آن که مایه واگرایی در او برای ژرمن ها خودنمایی می کرد، یعنی قهرمان سپیدپوشی که به نبرد با دنیای لبالب از تباهی برخاسته. هیتلر انرژی فراوانی به خرج می داد تا مردم را جذب کند. آن انرژی بخشی از رهبری اش به شمار می رفت.

اکنون تا چه حد هیتلر را شناختید؟

نمی خواهم ادعا کنم او را شناختم. حتی آن هایی که در پناهگاهش کنار او بودند نتوانستند به درستی او را توصیف کنند. مرد بی ترحمی بود و درکی از بلایی که سر قربانیان جنگ می آمد نداشت. اجازه بدهید بگویم نمی توانستم به قلب هیتلر نفوذ کنم چرا که قلبی وجود نداشت.

به هر حال باید درکی از دیدگاه نهایی او به دست آورده باشید.

جانمایه آن چه او می گفت و اجرا می کرد به داروینیسیم بازمی گشت. او می گفت: آدم های قوی دوام می آورند و ضعیفا می میرند. می گفت بهترین نژاد باید بر جهان حکم براند. این نژاد در آلمان، آریایی بود. این دیدگاه در حال حاضر احمقانه خوانده می شود، ولی در آن دوران بسیاری از فرضیه ها حول داروینیسیم شکل گرفته بود.

سقوط در آلمان یا توفیق فراوانی همراه شد و در گیشه رکوردها را شکست.

بله برای این ژانر - تراژدی یا درام - تعداد چهار و نیم میلیون تماشاگر در اروپا قابل توجه به شمار می رود. انتظار چنین توفیقی را نداشتیم. آیا بیم نداشتید تماشاگران به فیلم پشت کنند؟

نه چندان. به جایی ورای ترس رسیده بودم. می گفتند نونازی ها و خصوصاً گروهی از جوانان آلمان شرقی قصد دارند از سقوط به عنوان یک اثر تبلیغاتی بهره برداری کنند. این اولین باری بود که تهیه کنندگان آلمانی در آلمان با بازیگران آلمانی، فیلمی در مورد هیتلر می ساختند. بله ژرمن ها طی شصت سال پس از جنگ دوم هرگز فیلمی در مورد هیتلر نساخته بودند.

واکنش منتقدین چه بود؟

واکنش منتقدین آلمانی مرا متأسف کرد. آن ها مرا متهم کرده بودند که هیتلر را بیش از حد انسانی نشان داده ام. آن ها می خواستند به سینما بروند و باز هم تصویری از شیطان بر

پرده ببینند. اما خدای من، شیطان چیست؟ اما آن را می فهمم. نابلتون هم فجایع هولناکی رقم زد، ولی هیچ کس مثل هیتلر طی یک مدت کوتاه به چنان نسل کشی بزرگی دست نرزد. آن هم در اروپا.

آیا عامل یا عنصری غیر واقعی را در نمایش روزهای آخر زندگی هیتلر برای دراماتیزه یا احساسات گرایانه تر کردن صحنه ها به اثر افزودید؟

در وجه احساسی و عاطفی خیر. واکنش من به نقش هیتلر در برابر اطرافیانش - شامل هیملر - کاملاً واقع گرایانه بود. اطراف هیتلر را عده ای حدود ده نفر از بدو جنبش



که بازی در کاندیدای منجوری را آغاز کردم. دنزل واشنگتن را بازیگر بزرگی می دانم. او حالا قهرمان من است. این ستایش از چه بابت است؟

فیلم مردی روی آتش اثر چندبهبولوی بود و برخوردش با مقوله خشونت برای من به عنوان یک اروپایی پذیرفتنی به نظر نمی رسید. ولی دنزل از عهده آن نقش بسیار دشوار برآمده بود.

هالیوود بارها سراغ شما آمده بود، چرا که انگلیسی را برخلاف اکثر بازیگران اروپایی مثلاً ژرار دوپاردو خوب حرف می زد.

پیش تر با سه چهار فیلم نامه از هالیوود رویه رو شده بودم، ولی همشان ابلهانه به شمار می رفتند. اما فیلم نامه کاندیدای منجوری را دوست داشتم.

شما به نسل بهترین بازیگران کنونی آمریکا تعلق دارید، یعنی به نسل رابرت دنیرو، آل پاچینو و داستین هافمن. نظر تان در مورد آن ها چیست؟

خب هافمن کمی از جاده خارج شده. نمی دانم چرا، شاید برای آن که از مکانیسم بازار بازیگری هالیوود بی خبرم. دنیرو کاملاً پا به مسیر تازه ای گذاشته و در کمندی هایی مثل با خانواده فاکرز ملاقات کنید ظاهر می شود. اما پاچینو کماکان نقش های جذابی بازی می کند. او در فیلم **The Recruit** که اثری در مورد سیا است، بازی میخکوب کننده ای ارائه داده. هنوز او را دوست دارم و کارهایش را دنبال می کنم. اما آثار اخیر دنیرو بسیار مایوس کننده است. مثل این است که بگویید خب چون خودم تهیه کننده هستم، بنابراین در نقش های کمندی هم بازی می کنم.

بازی در آثار کمندی چه اشکالی دارد؟ نکته این است اکثرشان کمندی نیستند و خنده های بر لبان تان نمی آورند. شاید هم این مشکل من در مورد دنیرو باشد. وقتی به بازی او در **گاو خشمگین** می نگرید، نمی توانید از خود نپرسید او در این فیلم های پرت چه می کند؟

دو پسرانی از برزیل با لارنس الیویه همبازی شدید.

به یاد دارم الیویه سعی می کرد لهجه آلمانی را با زبان انگلیسی اش ترکیب کند که مرا تحت تأثیر قرار داد. اما خاطره شنیدنی تری از

الیویه دارم. نمایش نامه **هملت** را کار می کردم. با استاد شمشیرزنی ام تمرینات فشرده ای را برای آمادگی انجام می دادیم. یک روز ساعت شش صبح اتومبیلی نزدیک شد، توقف کرد و مردی از آن پیاده شد. همبازی جوانم گفت: نگاه کن. او سر لارنس الیویه است. الیویه بسیار آرام با روزنامه ای که در دستش بود از جلوی ما عبور کرد. یک ساعت بعد او را سر صحنه دیدیم. باورکردنی نبود، ولی دو برابر مردی شده بود که او را در حال پیاده شدن از اتومبیل دیده بودیم. لباس سیاهی به تن داشت و با اندامش حرف می زد. به سان یک جانور قوی و بی اعتنا بود. به صورت حیرت انگیزی تغییر کرده بود. دوستم گفت: «خب برو نو، می توانی ببینی بازیگر واقعی چه شباهلی دارد.» ▶

آن چه در بازی به نقش هیتلر به راستی دشوار بود، آموختن سخنرانی هایش یا خواندن کتاب ها به شمار می رفت. می خواستم به درون ذهن او رسوخ کنم. می خواستم در پیام پشت چهره او چه گذشته.

ناسیونال سوسیالیست در مونیخ گرفته بودند و او به آن ها بسیار احترام می گذاشت، ولی چندان علاقه ای به آن ها نداشت. او دوستی هم نداشت. احتمالاً به جز اسپیر که ارشیتکت بود زیرا چیزها را چنان شکل می داد و می ساخت که هیتلر احساس بزرگی و عظمت می کرد. اسپیر مرد بسیار با استعداد و باهوشی بود. پس از محاکمه سران نازی یگانه فردی بود که اعدام نشد و به زندان رفت.

فکر می کنید بازی در نقش هیتلر چه تأثیری به زندگی حرفه ای تان بگذارد؟

نمی دانم، ولی پس از سقوط تجربه جذابی هنگام بازی در **کاندیدای منجوری** ساخته جانانان دمی کنار دنزل واشنگتن به دست آوردم. درست پس از پایان فیلم برداری سقوط بود

بازیگرانی که نقش هیتلر را بازی کردند

زیر پوست عمو آدولف!

روزنامه گاردین (۲۵ مارس ۲۰۰۵) به بهانه نمایش سقوط با چند بازیکن که نقش آدولف هیتلر را در آثار مختلف بازی کرده‌اند به گفت‌وگو نشست و در مجموعه‌ای تحت عنوان «از ته دل در جست‌وجوی آدولف» دیدگاه آن‌ها را دربارهٔ سایه‌روشن‌های بازی در نقش پیشوای نازی - چه در سینما، چه تئاتر - عرضه کرد.

کروگر بازیگر برجسته آلمانی که نقش رولف را بازی می‌کرد به من هشدار داد هیتلر را شخصیت دیوانه‌ای در نظر نگیرم و گفت هیتلر، آدم بسیار باهوشی بود و نمی‌توانست همه آن کارها را با فریاد زدن انجام داده باشد.



کن اسکات

در فیلم تلویزیونی با عنوان **عمو آدولف** نقش هیتلر را بازی کردم که به رابطه او و خواهرزاده‌اش به نام جلی رویال

اختصاص داشت. اکثر وقایع پیش از به قدرت رسیدن هیتلر می‌گذشت و این فرصت را داشتیم به بخش ناشناخته‌ای از زندگی او بنگریم. نمی‌خواستیم او را به عنوان یک هیولا عرضه کنیم. او در فیلم به عنوان محصول شرایط یک دوران معرفی می‌شد. عرضه او به عنوان یک هیولا سایر مردم را مقصر قلمداد می‌کرد. چرا که آن‌ها هیتلر را به قدرت رساندند.

هیتلر را شخصیتی که احساس امنیت نمی‌کرد یافتم. اتریشی بود که ناگهان خود را آن بالا دید. همیشه تنها بود و جایی در یک‌نیک‌ها و مهمانی‌ها نداشت و برای جبران این مسائل سعی می‌کرد بازی‌های ویژه خود را راه‌اندازد. او مشکلات جنسی داشت و احساس می‌کرد نسل او که در جنگ اول جهانی شجاعانه جنگیده بود، از پشت خنجر خورده. همه این‌ها او را بدل به مرد سیاسی بسیار افراطی کرد.

آودو اسکنگ

سه بار نقش هیتلر را بازی کردم. در یک فیلم هندی، یک فیلم ایتالیایی و سرانجام یک فیلم آلمانی. در فیلم هندی **نجات: آخرین قهرمان** که در سال ۲۰۰۳ ساخته شد قصه واقعی زندگی



سویاش چاندارا باس که با استعمارگران انگلیسی جنگیده بود را نشان می‌داد. او یک‌بار هیتلر را در برلن ملاقات کرد. هیتلر در فیلم شخصیتی دوست‌داشتنی داشت و به سویاش یک زیردریایی داد و به او نصیحت کرد از ژاپنی‌ها هم کمک بخواهد. در عین حال هیتلر را با نیش و طعنه هم عرضه کردیم که تا حدی یادآور **دیکتاتور بزرگ** ساخته چارلی چاپلین بود. فیلم ایتالیایی **اداتیانو موسولینی** در مورد زندگی دختر موسولینی [دیکتاتور ایتالیایی] بود و دو سوی شخصیت هیتلر را نشان می‌داد. وقتی موسولینی توسط ایتالیایی‌ها به زندان افتاد، هیتلر او را نجات داد و دختر موسولینی به ملاقات هیتلر رفت و هیتلر به گرمی از او استقبال کرد، اما وقتی دختر موسولینی تلاش کرد هیتلر را متقاعد کند با روس‌ها بیعتی ببندد خشم او را هم دید.

مایکل شیزه

با هر نقش هیتلر را بازی کرده‌ام. مثل فیلم‌های **Rogue Male**، **دوازده مرد خبیث**، **دومین ماموریت** و **ایندیانا جونز و آخرین جنگ‌های صلیبی** و مردم فرود. دوبار هم نقش هیملر و گورینگ را بازی کرده‌ام. اما اکثر تماشاگران، **ایندیانا جونز** و... را به یاد می‌آورند. صحنه‌ای که هیتلر در مراسم کتاب‌سوزان حاضر می‌شود و امضایش را به ایندیانا می‌دهد.



اولین بار در **Rogue Male** نقش هیتلر را بازی کردم. فیلم موفق بود و پس از آن بارها برای بازی در نقش هیتلر از من دعوت به عمل آوردند. آلمانی را سلیس حرف می‌زنم. و همین بازی در نقش نازی‌ها و ژرمن‌ها را برایم آسان کرد. مشکلی با نقش‌هایی که بر از کلام و خطابه است ندارم. با آنک گنيس که در فیلم هیتلر در آخرین ده روز زندگی‌اش نقش هیتلر را به عهده گرفت همبازی بودم. در این گونه نقش‌ها باید صدای قوی داشته باشید.

فکر نمی‌کنم تابویی حول بازی در نقش هیتلر وجود داشته باشد. اگر فیلم‌نامه خوبی نوشته شده باشد او را در قالب کم‌دی عرضه می‌کنم. چارلی چاپلین نشان داد او دارای ابعاد کمیک هم بود. روزگاری اتری به من پیشنهاد شد که در آن چاپلین در هیئت یک زن در انگلیس زندگی می‌کرد. اگر نیمه دوم اثر مثل نیمه اولش خوب بود، بازی در آن را می‌پذیرفتم.

استیون برکاف

نقش هیتلر را در مجموعه تلویزیونی **جنگ و یادآوری** در سال ۱۹۸۸ بر اساس رمان هرمن ووک بازی کردم. از بازیگران مختلفی آزمون به عمل آورده بودند، ولی آن نقش را به من دادند. وقتی آن سیل کوچک را پشت لبم گذاشته و لباسم را عوض کردم، همه چیز تغییر کرد. به صورت غریبی شبیه هیتلر شده بودم و دن کریس کارگردان فیلم حیرت‌زده شده بود.



نوارهای مختلفی مربوط به هیتلر را تماشا کردم و صدایش با آن لهجه اتریشی و حرکاتش مرا تکان داد. حرکت بازوی او، نگاه خیره و انگشتانش از او ترکیب ویژه‌ای ساخته بود. سعی کردم حالت خشونت او را ارائه دهم و کریس هم از من خواست هیتلر را به عنوان یک شخصیت روانی و شیطانی بازی کنم.

فیلم دو سال آخر زندگی او را نشان می‌دهد. دورانی که همه چیز اطراف او در حال فروپاشی بود و من تلاش می‌کردم در هر صحنه تنش و آتش اطراف او را عرضه کنم. هاردی

هورت کراماز

اولین بازی‌ام به نقش یک نازی، در **فهرست شیندلر** رقم خورد. هنگامی که از من خواستند نقش یک افسر نازی را بازی کنم. سپس در سال ۱۹۹۷ در نمایش نامی‌ای که در کراکف روی صحنه رفت نقش هیتلر را بازی کردم. نمایش‌نامه جنجالی بود، چرا که پیش از آن کسی در اروپا سعی نکرده بود باین بخش خوفناک در تاریخ شوخی کند. عنوان نمایش‌نامه **نازی‌ها در فضاها** بود و هیتلر در آن مواد مخدر مصرف می‌کرد و همراه او ابراون له‌مجویه‌اش ابا سفینه فضایی به کره زمین بازمی‌گشت.

همه گفتند همه نشانه‌های مربوط به هیتلر را موبه‌مور رعایت کرده‌ای. شاید برای آن که در اتریش پس از دوران جنگ دوم بزرگ شده‌ام و همه زندگی‌ام با تصاویر هیتلر، مثل راه رفتن و حرف زدن‌اش، آمیخته شده. آدمی مایل‌خوبی بود، یک بیمار روانی. اما وقتی خود را به شکل او درمی‌آوردم چیزی درونم تغییر می‌کرد و زیر پوستش می‌رفتم. این که طی بازی کردن یک نقش همه احساسات‌تان در گیر آن نقش شود بسیار قابل توجه است، ولی گاهی نتایج مخاطره‌انگیزی دارد. چنان‌که نامزدم را در این زمینه از دست دادم.



یک‌بار پس از تمرین نمایش‌نامه با همان ظاهر و جامه که مرا شبیه آدولف هیتلر کرده بود یا به خیابان گذاشتم. کنارم دو بازیگر دیگر در جامه مشابه هم حضور داشتند. یک راننده تا آستانه تصادف پیش رفت و دیگری اتومبیلش را به تیر چراغ‌برقی کوبید. واکنش‌ها متفاوت بود. یک‌بار با همان هیبت کنار برج ایفل در پاریس رفتم و حیرت کردم که چند توریست ژاپنی از من تقاضای امضاء کردند.

سال ۲۰۰۰ بود که در ابرای وین طی برگزاری یک گردهمایی سیاسی و اجتماعی تصمیم گرفتم با هیئت هیتلر در مراسم حاضر شوم و بیانیه سیاسی علیه افراتیون دست راستی را بخوانم. وقتی از اتومبیل پیاده شدم خیلی‌ها حیرت‌زده شدند، اما زوجی هم بودند که دست‌های‌شان را بالا آوردند و گفتند: هایل هیتلر! و تا امروز هم نمی‌دانم شوخی می‌کردند یا نه. سپس بازداشت شدم و مرا به زندان فرستادند، چرا که بر اساس قوانین آلمان پوشیدن جامه نازی‌ها در اتریش ممنوع است. سال‌ها پیش بیوگرافی مرپی صدای هیتلر یعنی بل دوریت را خواندم. این بیوگرافی از درون نگاهی به زندگی هیتلر انداخته بود و نشان می‌داد او تا چه حد اهل نمایش بود، ولی مرد دل‌شکسته‌ای به‌شمار می‌رفت. نمایش‌نامه‌ای را بر مبنای آن کتاب با عنوان **هیتلر به‌عنوان یک شاگرد دروی** صحنه بردم. خیلی آسان است به هیتلر رنگ هیولا زد، ولی او یک انسان هم بود.